

دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، سخنرانی ۲۰، از شائول تا داوود

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر الین فیلیپس هستم در درس تاریخ، ادبیات و الهیات عهد عتیق، سخنرانی شماره ۲۰.

پدر ما، ما دعا می‌کنیم که نام تو متعالی باشد، در میان ما متعالی باشد، در قلب‌های ما متعالی باشد. پدر، ما سپاسگزاریم که تو خدای ما هستی.

و به خاطر کاری که عیسی انجام داده است، یعنی فروتنی برای بزرگ کردن ما، ما واقعاً از نعمت و فایده عظیم نجات از طریق مسیح بهره‌مند هستیم. پروردگارا، همانطور که از تو برای این نعمت سپاسگزاریم، از تو برای نعمت‌های فراوان دیگری که به ما ارزانی داشته‌ای نیز سپاسگزاریم. ما از حضور در اینجا سپاسگزاریم.

ما از داشتن دوستان، رفاقت و یک جامعه مسیحی سپاسگزاریم. دعا می‌کنیم که اعضای خوبی برای این جامعه باشیم و به کسانی که به هر دلیلی در حال مبارزه هستند کمک کنیم. دعا می‌کنیم که رحمت و لطف تو بر آنها نازل شود.

ما از تو می‌خواهیم که امروز درس‌هایی را که تو می‌خواهی ما بیاموزیم، بیاموزیم. و مثل همیشه، دعا می‌کنیم که به ما کمک کنی تا از طریق کاشتن عمیق کلام تو در قلب‌هایمان، آماده خدمتگزاری به تو باشیم. ما این چیزها را به نام مسیح با شکرگزاری می‌طلبیم. آمین.

خب، باید کمی مرور کنیم و به ظهور داوود و سقوط شائول پردازیم. اما قبل از آن، کمی کار هنری دیگر برای انجام دادن داریم.

بدیهی است که ما اینجا تصویری داریم که چه کسی را نشان می‌دهد؟ و داوود، درست است؟ حالا، کدام یک داوود است؟ درست است. داوود در اینجا دست‌هایی با چنگ دارد. توجه کنید که این تصویر در مقایسه با شائول چقدر کوچک است.

به چیز برجسته‌ای که در دست دارد توجه کنید. این نیزه است، اینطور نیست؟ و البته، قرار است به مطالبی که امروز خواندید توجه داشته باشیم. داوود وقتی روح شیطانی بر شائول نازل می‌شود، برای تسکین روح او چنگ می‌نوازد.

و با این حال، شائول چنان از آن روح شیطانی آزرده خاطر است که در بیش از یک مورد، آن را بارها و بارها پرتاب می‌کند تا داوود را بکشد. بنابراین، در اینجا یک تقابل بسیار جالب بین دو شخص وجود دارد: روح خداوند بر داوود و روح خداوند که از شائول دور شده است. ما قصد داریم در مورد آن صحبت کنیم.

اینها فقط چند نکته هستند که به ما یادآوری می‌کنند دفعه قبل چه کار می‌کردیم - یک اثر هنری کوچک و زیبا دیگر که امروز صبح کمی ما را به وجد می‌آورد. اما همانطور که در مورد زندگی شائول صحبت می‌کردیم، گفتیم که دو دلیلی که کتاب مقدس برای سلب پادشاهی از او ارائه می‌دهد، اول از همه، قربانی جسورانه او در جلجال است.

قرار بود او تا آمدن سموئیل، هفت روز، صبر کند. او به اندازه کافی صبر نکرد. او هفت روز صبر کرده بود و سپس قربانی را تقدیم کرده بود.

البته، او کاهن یا حتی از نسل لاوی نیست، و قرار نبود این کار را انجام دهد، اما این کار را کرد. و ثانیاً، خدا دستور داده بود که با نابودی عمالیقیان، به طور کامل با آنها برخورد کند. و البته، او تمام آن بهترین قربانی‌ها را تقدیم کرد.

این چیزی است که او گفت قرار است باشند، اما اساساً حیوانات و غیره بودند، و همچنین پادشاه را زنده گذاشتند. به همین دلایل، شائول پادشاهی را از او گرفت. ما قصد داریم در مورد آن چند سؤال مطرح کنیم.

خیلی خوب؟ اولاً، شما داستان داوود را خوانده‌اید، و حتی اگر آن را برای امروز نخوانده‌اید، احتمالاً چیزهای زیادی از کارهایی که داوود انجام داد می‌دانید. چرا گناهان شائول خیلی بدتر هستند؟ چطور گناهان شائول از گناهانی که داوود مرتکب شد، خیلی بدتر هستند؟ امروز زیاد به آنها نمی‌پردازیم. جمعه قرار است به آنها بپردازیم، اما داستان داوود کاملاً شناخته شده است.

این یک سوال بلاغی نیست. من کنجکاویم که نظر شما را بدانم. چطور گناهان شائول اینقدر بدتر هستند؟ خوب، او، می‌دانید، آنقدر صبر نمی‌کند که قربانی تقدیم کند، همه چیز و همه کس را نمی‌کشد.

دیوید چه کار می‌کرد؟ کسی از مدرسه یکشنبه خبر دارد؟ سارا؟ خوب، به نوعی، چیزی که به آن هدایای مقدس مربوط می‌شود، بله. باشه. خوبه.

خوب، پس به جرم زنا و قتل، به جرم زنا با بتشبع، از بین بردن اوریا، شوهرش. کریستن؟ فکر می‌کنم... مشکل قلبی چیه؟ فکر می‌کنم... نمی‌دانم. منظورم این است که، مثلاً، شما بدیهی است که نمی‌توانید این افراد را بشناسید، اما به نظر می‌رسد که نیت شائول وقتی گناه می‌کند، این است که مثلاً، به طور کامل، مثلاً، به داوود که به بشریت اعتراف کرده بود، پایان دهد.

و یادم می‌آید، مثلاً بعد از، بعد از آن ماجرا، او مرتکب زنا شد، مثلاً خیلی فروتن بود و می‌گفت، مثلاً، من به... تو نیاز دارم که مرا ببخشی. و ساول می‌گفت، نه، در واقع، من به تو نیازی ندارم، خدا. مثلاً، فقط یه جورایی خوب، پس داری می‌گی که از نظر فروتنی و موضع آنها در برابر خدا و اینکه حاضرند اعتراف کنند و غیره، تفاوتی وجود دارد.

آره، فکر می‌کنم در نهایت به اون سمت میریم، اما بذار یه کم بیشتر توضیح بدم. دیوید، و دوباره، قراره جمعه اینو ببینیم، اون اعتراف نمی‌کنه تا وقتی که ساموئل واقعاً... ببخشید، ناتان واقعاً میاد و اون رو به خاطر کار اشتباهی که کرده، مواخذه می‌کنه. در غیر این صورت، اون داره روی اشتباهش سرپوش می‌ذاره.

بنابراین، لازم است که پیامبران بیایند و بگویند، این یک مثل است. این شما در این مثل هستید. دوباره، این را در روز جمعه خواهیم دید.

اما فکر می‌کنم حق با شماست که اشاره می‌کنید این باید یک مشکل قلبی باشد. گذشته از همه اینها، خود خدا می‌گوید که به دنبال مردی می‌رود که پیرو قلب خداست. و داوود در واقع مردی پیرو قلب خداست.

و فکر می‌کنم خواهیم دید که این موضوع کاملاً به فروتنی او و توانایی‌اش در تشخیص این موضوع که وقتی به آن نقطه می‌رسد کاملاً اشتباه می‌کند، مربوط می‌شود. در حالی که سائول کمی پنهان کاری می‌کند و سائول همانطور که دفعه قبل گفتیم، کاملاً مشغول تلاش برای ساختن بناهای یادبود به افتخار خودش و اطمینان از حمایت از افتخارش در رویکرد مردمی و غیره است. بنابراین فکر می‌کنم برخی از این موارد وجود دارد.

ترور؟ من احساس می‌کنم، در مورد ساول، او آنقدر سریع به خاطر اعمالش قضاوت شد که حتی فرصت توبه هم نداشت، اگر فرصتی بود. و به این ترتیب، می‌دانم که برای خدا واقعاً عجیب به نظر می‌رسد که کسی را اینقدر سریع مجازات کند. نکته‌ی خیلی خوبی بود.

به عبارت دیگر، به طور خلاصه، شاید سوالی وجود داشته باشد که واقعاً باید در اینجا مطرح شود، زیرا به نظر می‌رسد که شائول خیلی سریع قضاوت می‌شود، اما با این حال داوود زمانی دارد که خدا به او می‌دهد تا توبه کند، و خدا ناتان نبی و غیره را برای او می‌فرستد تا او را به آن نقطه‌ای برساند که توبه کند. بنابراین شما چیزهایی می‌بینید که هنوز هم شما را کمی با این موضوع نگران می‌کند. بسیار خوب، چلسی؟ بسیار خوب، شما دارید مسئله حضور روح خدا را مطرح می‌کنید.

از یک سو، شاید به نظر می‌رسد که حضور دائمی آن در کنار داوود است. از سوی دیگر، بر شائول نازل می‌شود. خداوند نیز مستقیماً آن را از بین می‌برد.

ما قصد داریم کمی بعد به موضوع روح خداوند بپردازیم. بنابراین، این موضوع در آینده نزدیک مطرح خواهد شد. اما نکته شما کاملاً درست است.

چیز دیگه ای هم هست؟ یکی از چیزها... بفرمایید. متاسفم، سوزانا. بنابراین حتی وقتی دارید روایت‌ها رو می‌خوانید، می‌بینید که یه رابطه‌ی مداوم و خیلی شخصی بین خدا و داوود یا داوود و خدا وجود داره.

در حالی که ممکن است این را به وضوح نبینید، حداقل در چیزهایی که به ما اجازه داده شده است تا قلب ساول را ببینیم. این ایده که قلب ساول تغییر کرده است و مردم وقتی ساول را در حال نبوت می‌بینند، بسیار شوکه می‌شوند. می‌دانید، ساول در میان پیامبران و غیره، به نظر می‌رسد که قلب داوود تغییر کرده است. این تجلیات روح برای ساول، به جرات می‌توانم بگویم، موقتی هستند و لزوماً نشانه‌ای از یک روح ساکن و پایدار نیستند.

خب، می‌دانید، من اینجا در مقام خدا نیستم که بخواهم شائول را قضاوت کنم. ما این کار را نمی‌کنیم. با این حال، فقط با خواندن متن، فکر می‌کنم می‌توانیم بگوییم که ممکن است اینطور باشد.

خب، بعداً در این مورد بیشتر خواهم گفت. چند سوال دیگر. وقتی پادشاهی از شائول گرفته شد، چرا خدا اجازه داد شائول برای این مدت طولانی پادشاه باشد و چنین عذابی را تحمل کند؟ چون واقعاً همینطور است.

منظورم این است که یک پارانویای واقعی اینجا در جریان است، و این چیزی است که ساول را آزار می‌دهد، و کاملاً مشخص است. من گمان می‌کنم اگر روانشناسان او را پیدا کنند، واقعاً تشخیص‌های جالبی برای ارائه خواهند داشت. و اتفاقاً، برخی روانشناسان کارهای جالبی روی ساول انجام داده‌اند.

اما چرا؟ چرا سال‌ها داوود را تعقیب کردن، همه جا دنبالش دویدند، سعی کردند او را بکشند، و هنوز هم به پادشاهی چسبیده‌اند، با اینکه او می‌داند، چون قرار است به جانانان بگوید، تا زمانی که تو، جانانان، با داوود دوست هستی، باید بدانی که هرگز پادشاه نخواهی شد و سلسله من ادامه نخواهد یافت. چرا فکر می‌کنی خدا او را به این خاطر آنجا گذاشته است؟ ادامه بده، ربکا. باشه.

بنابراین، این موضوع کمتر به سائول و بیشتر به آماده‌سازی داوود مربوط می‌شود، که همانطور که می‌دانیم، وقتی برای اولین بار به صحنه می‌آید، فرد بسیار جوانی است. خوب است. بله، جینجر.

بنابراین، این درسی برای عموم مردم است که هنوز نیاز دارند یاد بگیرند که پادشاهان لزوماً پاسخی برای هر مشکلی که دارند نیستند، احتمالاً. آیا واقعاً دادن زمان بیشتر به شائول رحمتی برای اوست؟ آیا این هم می‌تواند باشد؟ همه اینها خوب است، اما آیا می‌توانیم این را هم در نظر بگیریم و بگوییم که شاید شائول درست مثل آموری‌ها باشد؟

به یاد داشته باشید که اموریان ما ۴۰۰ سال است که در این سرزمین هستند و خدا از اسرائیل برای نابودی آنها در تمام این مدت استفاده نمی‌کند. آنها زمان بیشتری دارند. البته، تراژدی این است که آنها، و در این مورد، شائول، از این فرصت استفاده نمی‌کنند.

به نظر من، سائول تا پایان، قلبش را سخت می‌کند، جایی که به طرز غم‌انگیزی در کوه جلبوع جان خود را می‌گیرد. خب، در هر صورت، باز هم، ما همه پاسخ‌ها را برای این چیزها نداریم. چگونه روح خداوند و روح شیطانی را درک می‌کنیم؟ کمی بعد به این موضوع برمی‌گردم.

ما قبلاً برخی از این موارد را مطرح کرده‌ایم، اما اجازه دهید به سادگی پیشنهاد کنم که با توجه به همه این بحث‌ها، یکی از چیزهایی که فکر می‌کنم باید در نهایت به آن برگردیم این است که ما در جایگاهی نیستیم که بتوانیم هر جنبه‌ای از آنچه خدا تصمیم به انجام آن می‌گیرد را تعریف کنیم. همانطور که والتر بروگمان می‌گوید، خدا رام‌نشدنی است. گاهی اوقات در برخی از این شرایط، ما متوجه این موضوع می‌شویم.

پس چرا خدا شائول را به عنوان پادشاه انتخاب کرد و اجازه داد چنین فاجعه شخصی و ملی رخ دهد؟ باز هم این فقط چیزی است که باید در مورد آن فکر کرد. من الان وقت زیادی را صرف باز کردن این موضوع نمی‌کنم، اما همانطور که از دیدگاه شخصی به آن فکر می‌کنید، اینها مواردی واقعاً دشوار برای دست و پنجه نرم کردن با آنها هستند. البته، همین نوع سؤالات را می‌توان به حوزه‌های ما نیز منتقل کرد.

چرا خدا برخی از این کارها را انجام می‌دهد؟ چرا به آنها اجازه می‌دهد؟ ما در حال حاضر فقط پاسخ‌های جزئی از طریق یک حجاب داریم. البته، اینجاست که اعتماد و ایمان و توکل ما به خدا و به حاکمیت و نیکی‌هایی او باید در قلب و ذهن خودمان نقش ببندد. خب، بیایید ادامه دهیم.

امروز کلی کار داریم که باید انجام بدیم. البته فقط چند تا چیز هست که حتماً دوست دارید بدونید. همونطور که می‌دونیم، داوود از قبیله یهودا بود.

قبیله یهودا، پیدایش ۴۹ آیه ۱۰، قبیله‌ای بوده که خدا می‌خواست پادشاه از آن بیاید. بنابراین این مهم خواهد بود. همچنین مهم است که به خودمان یادآوری کنیم که روت نیز در این نسل است.

روت، زن موآبی. این موضوع مهم خواهد بود زیرا در مطالبی که امروز خواندید، زمانی فرا می‌رسد که داوود تحت فشار زیادی از فرار از دست شائول قرار می‌گیرد، به طوری که پدر و مادرش را برای مدتی به موآب می‌برد. تا از آنها محافظت کند. و آنها را به سرزمین مادری‌شان می‌برد.

این یکی از دلایلی است که اینطور است. او توسط سموئیل مسح شده است، و این یک زمینه بسیار جالب است. اگر کتاب مقدس خود را دارید، من در واقع به سموئیل ۱۶ برمی‌گردم تا نگاهی سریع به چیزهای جالبی که اینجا اتفاق می‌افتد، داشته باشم.

خداوند سموئیل را به بیت‌لحم می‌فرستد. آیا سموئیل کاملاً به فرمان خداوند و در رابطه با کاری که باید انجام دهد، آماده است؟ پاسخ منفی است. زیرا سموئیل می‌گوید، خدای من، اگر شائول بفهمد که این موضوع واقعاً وحشتناک خواهد بود، مرا خواهد کشت.

و بنابراین، خداوند می‌گوید، تو فقط برو و بگو که قرار است قربانی کنی، قربانی کنی. البته، این تمام حقیقت نیست. اما حقیقت این است که جان سموئیل را در حالی که به آنجا می‌رود، حفظ کنی.

شما همه چیز را از قبل آماده کرده‌اید. یسی سه پسر اولش را به حضور سموئیل می‌آورد. سپس سموئیل، به دستور خداوند، می‌گوید، نه، این پسر درست نیست.

این درست نیست. این درست نیست. و در نهایت، داوود، که به عنوان چوپان بیرون بوده، آورده می‌شود.

در اینجا نمونه دیگری از اشاره بسیار واضح خداوند به انتخاب شخص مورد نظرش را داریم. زیرا او جوان‌ترین است. در این زمینه، داوود جوان‌ترین است.

توجه کنید که در فصل ۱۶، آیه ۱۳، همانطور که داوود مسح می‌شود، می‌گوید: سموئیل حُقه روغن را گرفت و او را در حضور برادرانش مسح کرد. از آن روز به بعد، روح خداوند با قدرت بر داوود نازل شد. این همان عبارتی است که در مورد برخی از داوران استفاده می‌شد.

می‌دانید، وقتی خدا واقعاً کار خاصی برای آن قاضی می‌خواست، روح خداوند با قدرت بر او نازل می‌شد، در واقع او را می‌پوشاند. و سپس او قادر به انجام آن کار بود. در همان زمان، در همان آیه بعدی، و به همین دلیل است که این یک چیز محوری است، آیه ۱۴، روح خداوند از شائول جدا شده بود، و یک روح شیطانی از شما می‌گوید او را عذاب داد، در واقع بر او افتاد، او را وحشت زده کرد، او را NIV جانب خداوند، می‌دانم که مبهوت کرد.

اینها کلمات درستی هستند. چیزی که اگر از تخیل خود استفاده کنید، می‌توانید تصور کنید، در واقع یک روح شیطانی است که کارهای وحشتناکی برای منحرف کردن او از درون انجام می‌دهد، به نظر من. و ما مطمئناً شاهد این اتفاق هستیم زیرا نیاز ساول به چیزی برای آرام کردن روحش را می‌بینیم.

خب، فقط چند نکته در این مورد، و من مطمئناً، همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، همه پاسخ‌ها را اینجا ندارم. اما در اینجا چند پیشنهاد در مورد این روح شیطانی از جانب خداوند ارائه می‌دهم. اول از همه، در مورد شروع کنید، روح خدا، که به برخی اهداف اشاره می‌کند، نشان می‌دهد که S روح، اگر بخواهید با حرف بزرگ شائول انتخاب شده بود.

لحظه‌ای پیش این را گفتم. وقتی او برای اولین بار توسط سموئیل مسح می‌شود، حالا به فصل‌های قبلی برمی‌گردیم. کاملاً واضح است که او نبوت می‌کند و این نشان می‌دهد که او برگزیده شده است. او اسرائیل را به پیروزی هدایت می‌کند.

بعداً، همین روح دوباره به متن بازمی‌گردد. در فصل ۱۹، می‌توانید آن را خودتان بخوانید، در واقع برای محافظت از داوود در برابر شائول. بنابراین، اگرچه روح شیطانی شائول را عذاب می‌دهد، اما همچنان او را در مقاطعی وادار به نبوت می‌کند تا از او محافظت کند.

و پیشنهاد من این است، و می‌دانم که این موضوع به یک حوزه الهیاتی بسیار جالب تبدیل می‌شود، اما فکر می‌کنم وقتی همه این جزئیات را کنار هم می‌گذارید، و من همین الان آن را اینجا مطرح کردم، و قبلاً هم گفته‌ام، چیزی که ما داریم این است که روح به طور خاص، قدرتمند و موقتاً خود را در شائول یا شاید در شائول آشکار می‌کند تا اهدافی را انجام دهد، و برخی از این چیزها آنجا هستند. بنابراین، من نمی‌گویم که این

یک روح ساکن است. نکته بعدی: این تراژدی است، و من فکر می‌کنم این در واقع به برخی از پاسخ‌های ما به سوال قبلی مربوط می‌شود.

در مورد شائول، آن دو مورد وجود دارد که در آنها متوجه می‌شویم پادشاهی از او سلب شده است، اما همچنان که روایت شائول را می‌خوانیم، نوعی نافرمانی، شورش و خودخواهی مداوم در او دیده می‌شود. و بنابراین، در آن قسمتی که الان خواندم، روح از او سلب شده است. در مزمور ۵۱، که قرار است حدود دو هفته دیگر آن را مطالعه کنیم، و شما آن را به زبان عبری خوانده‌اید، متوجه شدم، باشه؟ روح القدس خود را از من بگیر.

داوود شاهد آنچه بر سر شائول آمده بود، بوده است. و من معتقدم که با توجه به اینکه آن مزمور منتشر می‌شود، و البته داوود تحت الهام روح خود آن را می‌نویسد، چیزی در مورد آن تجربه دیدن آنچه بر سر شائول آمده است، می‌تواند انگیزه‌ی پشت فریاد و التماس او پس از گرفتار شدن در گناهان خودش باشد. زیرا مزمور ۵۱ پس از ماجرای بت‌شعب و اوریا و دیگران نوشته شده است.

داوود به خوبی می‌داند که حضور روح را از دست داده است، و خدا می‌تواند این کار را با حذف آن انجام دهد. و بنابراین، او دعا می‌کند که خدا روح را از بین نبرد. خب، بقیه ماجرا، یا بهتر است بگوییم، روی دیگر سکه این است.

ما در حضور خداوند درباره اهداف روح خداوند صحبت کردیم. به برخی از اشارات به این روح شیطانی اشاره شده است. و باز هم، فکر کردن و صحبت کردن در مورد اینها دشوار است.

اما وقتی هر یک از این قسمت‌ها را می‌خوانید، و می‌بینید که در نتیجه‌ی تمایلات مداوم سائول به نافرمانی و شورش چه اتفاقی برای او می‌افتد، به نظرم این بخشی از داوری خدا علیه سائول است. باز هم، گفتن این حرف سخت است، و من راهی برای کنار هم قرار دادن همه چیز ندارم، اما به نظر می‌رسد که این ممکن است بخشی از آنچه در حال وقوع است باشد. با این اوصاف، فکر می‌کنم باید به این نکته در تفکر خود برگردیم که خدا از همه این چیزها، همه چیز برای تحقق اهداف خوب خود، برای تحقق اهداف خوب خود به نمایندگی از اسرائیل، برای رساندن داوود به پادشاهی استفاده می‌کند.

ما قصد داریم بیشتر در مورد دوره زمانی طولانی صحبت کنیم. داوود در آن زمان خود را به عنوان یک رهبر نشان خواهد داد و همچنین کسی خواهد بود که به شدت نگران است که کاری نکند که به قول خودش، به مسیح خداوند آسیبی برسد. داوود در مطالبی که امروز خواندید، فرصت‌های زیادی برای از بین بردن شائول از هستی داشت، و او از انجام این کار خودداری می‌کند زیرا او کسی نخواهد بود که به مسیح خداوند آسیبی برساند.

او همچنین نمی‌خواهد به غصب تاج و تخت متهم شود. منظورم این است که از یک دیدگاه بسیار عمل‌گرایانه، این هم بخشی از ماجرا است. به این دلیل که شائول توسط روح عذاب می‌کشید، ما در واقع داوود را به حضور شائول می‌آوریم.

و بنابراین، باز هم، در نظارت مشیت الهی بسیار خوب خداوند بر همه اینها، این یکی از چیزهایی است که، به طور عملی، باعث می‌شود داوود به دربار راه پیدا کند، نه اینکه در بیت‌لحم چوپانی کند، زیرا در اینجا او از همان ابتدا به روند دربار آورده شده است. خب، کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم این است که اول از همه زندگی داوود را از نظر اتفاقات خوبی که برایش افتاد بررسی کنیم و سپس به اتفاقات نه چندان خوب نگاه کنیم، اما به یاد داشته باشید که هر دوی آنها مورد استفاده قرار می‌گیرند، هر دو دسته از چیزها توسط

خداوند در حاکمیت و مشیت الهی خود استفاده می‌شوند تا همه اینها برای خیر و صلاح در کنار هم قرار گیرند. همانطور که گفتیم، از داوود خواسته شده است که حضوری آرامش‌بخش باشد.

موسیقی درمانی، اگر بخواهید اینطور به آن فکر کنید. بعضی از شما که در رشته موسیقی تحصیل می‌کنید، ممکن است به سراغ موسیقی درمانی بروید. این یک چیز بزرگ است و افراد زیادی می‌توانند تمام مزایای این نوع کار را برای شما تعریف کنند.

بنابراین، او برای تسکین پریشانی شائول موسیقی پخش می‌کند. البته فصل ۱۷، ماجرای داوود و جالوت ماست، و نیازی نیست آن داستان را برایتان تعریف کنم، اما باید چند نکته را در مورد آن بیان کنم. به زودی به نقشه نگاه خواهیم کرد و خواهیم دید که این ماجرا در کجا اتفاق می‌افتد.

اما نکته اینجاست. وقتی داوود به نبرد می‌رود، در واقع فقط برای برادرانش آذوقه تهیه می‌کند و از آنها مراقبت می‌کند. و وقتی کمی بعد به نقشه نگاه می‌کنم، به شما نشان خواهم داد که چرا این موضوع اینقدر مهم است و چرا پدرش نگران فرستادن او به آنجا بوده است.

اما اساساً به همین دلیل است که او می‌رود. با این حال، این درسی از میان درس‌های فراوانی است که می‌توانیم از این ماجرا بگیریم. معلوم می‌شود که تمام کارهایی که او تا آن لحظه انجام می‌داد، مثلاً پرتاب سنگ به سمت شیرها و خرس‌ها و چوپانی گوسفندان، دقیقاً همان آمادگی مورد نیاز او بوده است.

دقیقاً. با اینکه احتمالاً خودش اینطور فکر نمی‌کرد، و با اینکه برادرانش به نوعی به او نگاه تحقیرآمیزی کردند و گفتند، اینجا چه کار می‌کنی؟ قرار است با گوسفندان برگردی. اما خدا او را آماده کرده بود.

پس، می‌دانید، آن را به زندگی خود منتقل کنید. تمام چیزهایی که بخشی از زندگی شما هستند. خدا از آنها استفاده خواهد کرد.

اگرچه ممکن است الان بعضی از آنها برای شما خیلی مهم به نظر نرسند، اما سال‌ها پیش، وقتی در موسسه‌ی دیگری تدریس می‌کردم، یک روز رئیس موسسه در کلیسا سخنرانی کرد. او در آن زمان حدوداً ۵۰ ساله بود و تمام شغل‌هایی را که داشت، و مدت‌ها شغل‌های نسبتاً سطح پایینی بودند، گفت و گفت، می‌دانید، همانطور که داشت آنها را مرور می‌کرد، با خودش فکر کرد، خدا الان دارد چه کار می‌کند؟ من نمی‌فهمم چرا زندگی‌ام این‌طور است. نمی‌بینم به کجا دارد می‌رود.

و با این حال، در نگاهی به گذشته، وقتی به گذشته نگاه می‌کرد، می‌توانست به مسائل و درس‌های مهم و چیزهایی اشاره کند که خدا از هر یک از آنها استفاده کرد، همانطور که آنها در تار و پود زندگی او در آن برهه از زمان به هم گره خورده بودند. بنابراین، می‌دانید، سنگ انداختن داوود به گوسفندان. او قرار است بدترین دشمن بنی‌اسرائیل، یعنی جالوت، را از بین ببرد.

نکته دومی که می‌خواهم در مورد این داستان به آن توجه کنید، چیزی است که داوود می‌گوید، چون چیزی در مورد شخصیت او می‌گوید. او کاملاً، کاملاً متقاعد شده بود که خدای اسرائیل هر کاری که لازم باشد برای نجات اسرائیل از دست فریسیان انجام خواهد داد. او کاملاً به این موضوع اعتقاد داشت، و همچنین کاملاً از اینکه جالوت اساساً آن خدا را کاملاً مسخره و تحقیر کرده بود، آزرده خاطر بود.

و بنابراین، از نظر اعتماد به نفس او، و همانطور که کریستن قبلاً گفت، نگرش سخت‌گیرانه‌اش، فکر می‌کنم این یکی از چیزهایی است که ما از آن یاد گرفتیم. حالا، چیزهای بیشتری در مورد حادثه داوود و جالوت برای گفتن وجود دارد، اما باید به آن بپردازیم. او یک جنگجوی محبوب است.

در واقع، او چنان جنگجوی محبوبی است که واقعاً شائول را عصبانی می‌کند. این جمله بارها تکرار می‌شود، زنان در حال آواز خواندن و رقصیدن و غیره و غیره هستند و می‌گویند، شائول هزاران نفر را کشته است، داوود ده‌ها هزار نفر را، که البته شائول را خیلی خوشحال نمی‌کند.

اما او محبوب است. داوود محبوب است. در نتیجه این، او داماد شائول می‌شود زیرا میکال، دختر شائول، عاشق او می‌شود.

در واقع، این یکی از جاهایی است که در کتاب مقدس می‌بینیم زنی عاشق می‌شود، و کتاب مقدس می‌گوید، آن مرد و داوود بهای بسیار جالبی برای به دست آوردن او می‌پردازند. همانطور که می‌دانید، شائول همچنان می‌خواهد داوود را از بین ببرد، و بنابراین می‌گوید، خب، من فقط دوست دارم تو با ۱۰۰ ختنه‌گاه فلسطینی در دست بیایی، و داوود با ۲۰۰ ختنه‌گاه می‌آید، و برای همین، عروسش را به دست می‌آورد. ضمناً، این زمان، زمان خونینی است.

آیا هنگام خواندن متن متوجه شدید که بعد از اینکه داوود، جالوت را می‌کشد، چه می‌کند؟ او به نوعی در حالی که سر جالوت را در دست دارد، به سمت شائول لشکرکشی می‌کند. اوضاع از این قرار است. و او همچنین، در این مورد، با ۲۰۰ پوست ختنه‌گاه فلسطینی به سمت شائول لشکرکشی خواهد کرد.

این دقیقاً از آن چیزهایی نیست که ما به عنوان چیزهای خوشمزه در نظر می‌گیریم. چیزهای خیلی وحشتناکی هستند. او همچنین، اگر بتوانم این چیز را از بین ببرم، دریافت‌کننده‌ی دوستی جاناناتان است.

جاناناتان از او بزرگتر است. اگر وقایع این ماجرا را کنار هم بگذارید، حداقل به اندازه نصف نسل، شاید هم یک نسل کامل، با هم فاصله داریم. و با این حال، جاناناتان، که در این ماجرا کاملاً فداکار است، جاناناتان، با بستن عهدش با داوود، با تأیید داوود، با محافظت از داوود، اساساً شانس خود را برای پادشاهی از بین می‌برد.

به قیمت پیروی یوناتان از شائول در پادشاهی است که یوناتان دوستی خود، دوستی عهدی خود با داوود را برقرار خواهد کرد. ما شاهد بودیم که هسید در روت و نوعی عمل می‌کند، و در سطحی افقی با بوعز و روت و روت و نوعی هسید می‌شود. در اینجا نیز آن را بین داوود و یوناتان می‌بینیم.

و این یک دوستی فوق‌العاده است که نسل‌ها ادامه خواهد یافت زیرا داوود قرار است بعداً از پسر یوناتان محافظت کند. خب، ما باید به ادامه‌ی بحث پردازیم تا کمی از جغرافیای این حادثه‌ی داوود و جالوت را درک کنیم. و در اینجا باید کمی به عقب برگردیم و شهرهای فلسطینی را به خودمان یادآوری کنیم.

یادتونه؟ همونایی که گفتم واقعاً می‌خواین برای امتحان پیش رو بدونین؟ درسته؟ اونا اینجا تو ساحل دریا هستند. دو تایی داخلی، جت و اکرون هستند. پس، فلسطینی‌ها مال همینجا هستند.

اما متن مورد نظر ما در اول سموئیل ۱۷ به ما چه می‌گوید؟ به ما می‌گوید که آنها بین سوکوه و آزیقه اردو زده بودند. اینجا حزقیای است. آنها درست در همین منطقه، همینجا هستند.

و لحظه‌ای فکر نکنید که آنها قصد ندارند مستقیماً به سمت تپه‌ها بروند. اینجا بیت لحم است. و بنابراین می‌توانید ببینید که چرا پدر دیوید کمی نگران فرستادن دیوید به آنجا و دیدن اوضاع است.

چون اگر اوضاع برای بنی اسرائیل بد پیش برود، آنها مستقیماً از این دره بالا می‌روند و آن منطقه کوهستانی را تصرف می‌کنند و زندگی بسیار سخت خواهد شد. به همین دلیل است که اکنون زمان بسیار بحرانی است. حالا، بیایید به آن در عمل نگاه کنیم.

اینجا ما روی حزقیا ایستاده‌ایم. باشه؟ روی حزقیا ایستاده‌ایم و به دره الاله نگاه می‌کنیم که دقیقاً مانند این امتداد دارد. آنجا منطقه کوهستانی یهودیه است.

درست در همان نزدیکی، بیت لحم قرار دارد. و سوکوه جایی است که اردوگاه فلسطینیان در آن قرار دارد. نوشته شده که بین سوکوه و آزیقه اردو زده است.

خب، همه جا همین اطراف. فقط ارتش‌های فلسطینی را تصور کنید. فقط به آن فکر کنید چون می‌گوید ارتش‌های بنی اسرائیل در آن طرف دره اینجا هستند.

و دیوید قرار است، این یکی از داستان‌هایی است که تقریباً می‌توانید محل وقوع آن را پیدا کنید. در مورد بعضی دیگر، کمی باید حدس بزنید. این یکی واقعاً کاملاً واضح است.

بنابراین، می‌توانیم رویاروی داوود و جالوت را جایی همین حوالی تصور کنیم. چیزهای خیلی جالبی هستند. اما به محافظتی که کل این منطقه ایجاد می‌کند فکر کنید.

منطقه حائل ما در شفله همین جاست. به حفاظتی که باید بین نیروهای جهان‌وطن فلسطینی در دشت ساحلی و شهرک‌های کوچک ما که اینجا در منطقه کوهستانی هستند، وجود می‌داشت، فکر کنید. خب، با این حال، دوران بد را با خود به همراه داریم.

دوباره نقشه را برمی‌دارم. در ناب چه خبر است؟ از شنیدن حرف‌های خودم خسته شده‌ام. ادامه بده، ربکا.

درست است، چیزی که به دست آورده‌اید، و در واقع، حتی قبل از اینکه شائول از کاهنان عصبانی شود داوود را فراری می‌دهید، درست است؟ و او به آنجا می‌رود، و اخیملک کاهن است، و داوود می‌گوید، کمک، ما از طرف پادشاه مأموریت داریم. دروغ. خب، او دروغ می‌گوید.

بنابراین، همانطور که سارا قبلاً پیشنهاد داده بود، او نان حضور را به دست می‌آورد. او این نان مقدس و وقف شده را دارد و آن را می‌گیرد. او همچنین شمشیر جالوت را به دست می‌آورد و آنها فرار می‌کنند.

و چه کسی آنجاست که این اتفاق را می‌بیند؟ یک شخصیت بسیار جالب و زننده. سارا؟ آه، نه در آن لحظه. اینر بعداً ظاهر می‌شود.

این حتی یک اسرائیلی هم نیست. کسی کسی را به یاد دارد، ادومی؟ این اسم نوعی از باغ شماس است. اسمی است. که همیشه می‌بینید.

دوئگ. اسم همه دوستان دوئگ نیست؟ دوئگ، درست. دوئگ ادومی یه خبرچینه.

او داوود را می‌بیند، این اتفاق را می‌بیند، و سپس، برای اینکه منظور ربکا را متوجه شود، می‌رود و به سائول می‌گوید، سائول کاملاً عصبانی شده و اساساً دستور اعدام همه کاهنان نوب را می‌دهد. یکی از آنها فرار می‌کند. و یکی از آنها چیزی بسیار مهم را حمل می‌کند.

چیه؟ کسی می‌دونه؟ این قراره در آینده برای داوود خیلی مهم باشه، و چیزی خواهد بود که شائول نداره. چلسی؟ بله، اسمش ایفود هست. و ایفود چی داره؟ سینه‌بند، که اوریم و تمیم داره.

درست است؟ و بنابراین، بعداً، وقتی شروع به خواندن متن می‌کنید، می‌بینید که داوود از خداوند پرسید، آیا باید چنین و چنان کنم؟ و خداوند پاسخی می‌دهد. و دوباره، داوود از خداوند پرسید، آیا باید به کائلا بروم؟ بله. به این دلیل است که، به احتمال زیاد، ابیاتار، کسی که فرار کرد، ایفود را با خود آورده است که در واقع وسیله‌ای برای پرسیدن از خداوند است.

بنابراین، این واقعاً چیز مهمی خواهد بود. حال، اتفاق دیگری که در این ماجرا می‌افتد این است که وقتی ابیاتار پیش او می‌آید، داوود می‌گوید، اوه نه، من می‌دانم که مسئول مرگ آن افراد هستم زیرا او را آنجا دیدم، و باید متوجه می‌شدم که چنین اتفاقی خواهد افتاد. بنابراین، داوود از قبل سنگینی این موضوع را احساس می‌کند و احساس گناه نیز می‌کند.

داوود برای مدتی به فلسطینیان می‌رود. در حال حاضر این یک چیز موقتی است. پادشاه، اخیش است و اخیش پادشاه جت است.

دوباره، شهر جت را در نظر داشته باشید. این شهر یکی از شهرهای داخلی فلسطین است. در این برهه از زمان، اخیش خواهد گفت، اوه، این مرد واقعاً دیوانه است.

ما نمی‌خواهیم او این اطراف باشد. بنابراین، داوود باید دورتر بدود. او در این مرحله با فلسطینی‌ها نمی‌ماند.

قراره بعداً دوباره بهشون سر بزنه. به مشت ناراضی رو جمع می‌کنه. من به ارتش توی گیومه دارم.

این مردم هستند که ناراضی‌اند. و می‌توانید از لابه‌لای سطور متوجه شوید. آنها احتمالاً شاهد از هم پاشیدن اوضاع ساول هستند.

آنها می‌دانند که داوود یک جنگجوی محبوب و خوب بود. و بنابراین، این افراد به نوعی در حال تغییر وفاداری خود هستند و قرار است به پیوستن به نیروهای داوود ادامه دهند. من یک دایره کوچک در اطراف منطقه بیابانی دارم که او زمان زیادی را در آنجا می‌گذراند، درست همینجا.

اگر نگاه کنید، دیدنش کمی سخت است. از اینجا برای من دیدنش سخت است، بنابراین احتمالاً آنجا. ناامیدکننده است. این ماثون است.

اینجا کارمل است. اینجا زیف است. سه شهری که در این بخش از این فصل‌هایی که درباره‌شان خوانده‌ایم آمده‌اند.

ماثون و کارمل به طور خاص در کل روایت ابیگیل ظاهر می‌شوند. چون در آن داستان شخصی به نام نابال یا نوال داریم که به چه معناست؟ احمق از بدترین نوع. وقتی به کتاب امثال برسیم، قرار است در مورد احمق‌ها و کلمات مختلف عبری برای احمق‌ها صحبت کنیم.

این بدترین نوع است. این بی‌خداترین، غیراخلاقی‌ترین و سنگدل‌ترین نوع است. و اسمش هم همین است.

تضاد جالبی با همسرش دارد، که برای آرام کردن دیوید، بیرون می‌آید. و من می‌خواهم چیزهایی را که او به دیوید می‌گوید بخوانم وقتی که با تمام آذوقه‌ای که شوهرش از دادنش به دیوید خودداری کرده بود، بیرون می‌آید. و اتفاقاً، دیوید در حق آنها لطف کرده بود.

داوود و ارتش نقل قول نشده‌اش از چوپانان نابال محافظت می‌کردند. بنابراین داوود فقط نمی‌رفت آنجا و می‌گفت، لطفاً به من چیزی بدهید یا چیز دیگری. او می‌گفت، لطفاً آنچه را که برای محافظت به من مدیون هستید، به من بدهید.

اما وقتی ابیگیل بیرون می‌آید، حرف‌های جالبی برای گفتن دارد. من با آیه ۲۸ شروع می‌کنم. خداوند مطمئناً سلسله‌ای پایدار برای استاد من، در صحبت با داوود، ایجاد خواهد کرد، زیرا او در نبردهای خداوند می‌جنگد.

تا زنده‌ای، هیچ خطایی از تو سر نزنند. به عبارت دیگر، او به او می‌گوید، نگذار دستت به خون آلوده شود، و در این زمینه، خون بی‌گناهان به گردن تو باشد، زیرا خدا برای تو یک سلسله خواهد ساخت. او به صورت نبوتی صحبت می‌کند.

آیه ۲۹: حتی اگر کسی تو را تعقیب کند تا جانت را بگیرد، جان سرورم، یعنی داوود، نزد خداوند، خدای تو، در دسته زندگان محفوظ خواهد بود. آیه ۳۱: نگذارید سرورم بار سنگین خونریزی بی‌جهت یا انتقام‌جویی را بر وجدان خود تحمل کند. از همان ابتدا، ابیگیل به عنوان زنی زیبا و بسیار باهوش توصیف می‌شود و او این را در اینجا از نظر نحوه برخوردش با داوود نشان می‌دهد.

خب، اینجا لحظات جالبی برای داوود در حال فرار از دست شائول اتفاق می‌افتد. چند نکته هست که باید به آنها توجه کرد. اگر به تصویر سمت چپ نگاه کنید، می‌بینید چه چیزی ممکن است به ما در فهمیدن یکی از داستان‌هایی که اتفاق می‌افتد کمک کند.

شکل که از میان این منطقه بکر ۷ شکل، بیش از دره‌های ۷ این یکی از چندین وادی است، دره‌های شیب‌دار عبور کرده‌اند. آنجا زیاد باران نمی‌بارد، اما وقتی در طول میلیون‌ها سال در مناطق تپه‌ای باران می‌بارد، آب این دره‌ها را شکافته است. ممکن است در امتداد مسیر از این طرف راه بروید و با کسی در آن طرف صحبت کنید. و هنوز نتوانید به او برسید.

حالا، بگذارید چیزی از فصل ۲۶ بخوانم. بله، این مورد دیگری است که داوود جان شائول را نجات می‌دهد. او به اردوگاه رفته است.

شائول خواب بوده. ابنر خواب بوده. آنها کلاهی خود شائول، نیزه، مشک آب، ببخشید، و نیزه‌اش را برمی‌دارند و می‌روند.

و سپس، در آیه ۱۳ آمده است که داوود به آن طرف رودخانه رفت. فضای وسیعی بین آنها وجود داشت. او به ارتش و به ابنر، پسر نیر، فریاد زد: آیا به من پاسخ نمی‌دهید؟ و سپس آنها این گفتگو را بارها و بارها تکرار کردند.

و ابنر و شائول نمی‌توانند به داوود حمله کنند، چون مشخصاً آنجا فضای زیادی وجود دارد. چند ساعت طول می‌کشد تا به پایین بروند و دوباره بالا بیایند. با این حال، داوود می‌تواند، به نوعی، به ویژه شائول و ابنر را مسخره کند.

بنابراین این به ما کمی حس می‌دهد که شاید این روایت چگونه ممکن است در بافت توپوگرافی خود آشکار شود. در اینجا، ما به سادگی تصویری از طبیعت بکر داریم. فکر می‌کنم قبلاً آن را به شما نشان داده‌ام.

اما این منطقه‌ای است که داوود از آن عبور می‌کرد. بایر است. چند جا هست که منابع آب و چشمه وجود دارد، اما روی هم رفته بایر است.

داوود از سنگری به سنگر دیگر خواهد رفت. احتمالاً هنگام خواندن متن متوجه این موضوع شده‌اید. اما اغلب اوقات، اوضاع کاملاً ناامیدکننده است.

اوه، در مورد آن خیلی تند رفتم. همینطور که به فصل ۲۷ نگاه می‌کنید، می‌بینیم که شائول کاری انجام می‌دهد، نه شائول، اخیش، ببخشید، اخیش کاری بسیار جالب انجام می‌دهد. داوود بالاخره به او برمی‌گردد.

یادتان هست گفتیم که او قبلاً به آنجا رفته، زیاد آنجا نمی‌ماند، کمی با آن مشکل دارد. اما حالا که به اندازه کافی از دست شائول فرار کرده بود، آیه ۱ از فصل ۲۷، داوود با خودش فکر کرد، یکی از همین روزها به دست شائول نابود خواهم شد. بهترین کاری که می‌توانم بکنم این است که به سراغ فلسطینی‌ها بروم.

خب، او این کار را می‌کند. اما نکته جالب اینجاست. فلسطینی‌ها اینجا هستند.

بگذارید دوباره شهرها را بررسی کنم. آیا این برداشت را دارید که دانستن این شهرهای فلسطینی ممکن است مهم باشد؟ خوب، این عالی است. اینجا غزه، اشکلون، اشدود است.

گات، اکرون. خب، اونا اینجا هستن. و این تقریباً نقطه کانونی ماجراست.

پنج شهر فلسطینی. درست است که آنها به سمت شرق و شمال پیشروی می‌کنند، اما اینها شهرها هستند. کاری که اخیش انجام می‌دهد این است که داوود را در مکانی به نام صقلغ قرار می‌دهد که همینجاست.

و شما فکر می‌کنید، خب، آنجا جای کسل‌کننده‌ای است. اما احتمالاً نه. چون چیزی که تا وقتی شروع به مطالعه‌ی گسترده‌تر در این منطقه نکنیم نمی‌دانیم، از طریق نقب است، و می‌بینید که نقب غربی به نوعی توسط بیضی سفید من در آنجا نیمه محو شده است، اما از طریق نقب غربی است که قرن‌هاست تجارت ادویه‌ی بسیار بسیار خوبی در جریان است.

ادویه‌ها از عربستان سعودی، از نقاط دورتر شرقی می‌آیند، و یکی از راه‌هایی که می‌توانید آنها را به دریای مدیترانه برسانید، شتر شماس است که آنها را مستقیماً از طریق نقب عبور می‌دهد، شتر کشتی صحرا است. و بنابراین، یک مسیر تجاری بسیار مهم از آنجا عبور می‌کند، و احتمالاً کاری که اخیش انجام می‌دهد این است که دیوید را برای نظارت بر آن منصوب می‌کند، زیرا چیزهایی از اینجا عبور می‌کنند. بنابراین، اگر بخواهید، او دیوید را به عنوان کلانتر منصوب می‌کند.

حالا، دیوید چه کار می‌کند؟ اگر بخواهید رک و پوست‌کنده در این مورد صحبت کنید، این یک نقشه، یا یک نیرنگ، یا یک دروغ آشکار است. دیوید در این موقعیت چه کار می‌کند؟ واقعاً از نظر سیاسی زیرکانه است. خیلی هم راستگو نیست.

بیاید شاهد وقوع آن باشیم. فصل ۲۷. آیه ۶، اخیش به او صقلغ را می‌دهد.

آیه ۸، داوود و افرادی که به چشیریان، چرزیان و عمالیقیان حمله کردند، و شما با خود فکر می‌کنید، اوه، بله؟ خب؟ اما کاری که او اساساً انجام می‌دهد، حمله به مردمان نیمه کوچ‌نشین و چادرنشین در اینجا است. عمالیقیان ریشه‌کن نشده‌اند. و بنابراین آنها هنوز در اینجا هستند، به خصوص در شمال سینا، منطقه نقب غربی.

و بنابراین، داوود کاری می‌کند تا مردمی را به عقب براند که زندگی را برای جنوب یهودا سخت می‌کنند. بیابید به خواندن ادامه دهیم. آیه ۹، هر زمان که داوود به منطقه‌ای حمله می‌کرد، مرد یا زنی را زنده نمی‌گذاشت، گوسفند و گاو، الاغ و شتر و گاو می‌گرفت و سپس به اخیش بازمی‌گشت.

و او چه می‌گوید؟ موضوع این است. اخیش می‌گوید، امروز به کجا حمله کردید؟ و داوود می‌گفت، خب، من به کجا حمله کردم؟ آیه بعدی می‌گوید؟ به نقب یهودا. به نقب یراخیمیل، یا نقب قینیان.

او به اخیش می‌گوید که او مردم یهودا، مردم یهود را کتک زده است. من نباید بگویم که یهودی اصطلاح مناسبی برای اشاره به بنی اسرائیل نیست.

این چیزی است که او به اخیش می‌گوید. او می‌گوید که من به نوعی به قوم خودم حمله کرده‌ام. به نقب یهودا.

این چیزهایی است که متعلق به بنی اسرائیل است. بخش جنوبی قبیله یهودا. بنابراین، چیزی که او به اخیش می‌گوید این است که، هی، من طرف تو هستم.

نگران نباش. من دارم از اون اسرائیلی‌ها اون پایین مراقبت می‌کنم. و با این حال، در واقع، کاری که اون واقعاً داره انجام می‌ده محافظت از مرزهای اسرائیلی‌ها در برابر انواع نیمه کوچ‌نشین‌هاست.

حالا، چرا این مهم است؟ خب، او دارد با اخیش خوب می‌شود تا اخیش به او اعتماد کند و دیگر مشکوک نباشد. و همچنین دارد برای آینده برای خودش سرمایه سیاسی ذخیره می‌کند. چون اولین قبیله‌ای که داوود را به عنوان پادشاه منصوب می‌کند، کدام قبیله خواهد بود؟ یهودا.

او اول پادشاه یهودا است. و این به این دلیل است که آنها یک بدهی سیاسی دارند که باید پردازند. او با آنها خوب بوده است.

بسیار خب. خب، به هر حال، در واقع، باید به داستان دیگری هم در بین این ماجرای عمالیقی‌ها پردازیم. اما بگذارید فعلاً حداقل به آن اشاره کنم.

وقتی داوود برای اولین بار عازم جنگ با فلسطینیان علیه بنی اسرائیل شد، که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، خانواده‌اش را در صقلع جا گذاشت. و عمالیقی‌ها آمدند و به آنجا حمله کردند. بدیهی است.

منظورم این است که چون دیوید به آنها حمله کرده بود، حالا شانس خود را می‌بینند. در فصل ۳۰، دیوید به آنها حمله می‌کند.

و این بخش مهم کل ماجرا است. او با عمالیقیان مقابله خواهد کرد، تمام چیزهایی را که عمالیقیان با خود برده بودند، بازیابی خواهد کرد و آنها را باز خواهد گرداند. هدف ما در اینجا این است که ده دقیقه بعدی را صرف یک روایت بسیار جالب کنیم.

اما برای اینکه روایت بسیار جالب ما را بفهمیم، باید ببینیم چه اتفاقی دارد می افتد. بیایید ابتدا به نقشه سمت راست نگاه کنیم. ممکن است در امتحان بعدی یک نقشه وجود داشته باشد

ممکن است وجود داشته باشد. اینجا، شهرهای فلسطینی را دارید. آیا آنها را از بین برده‌اید؟ خب، آنجا قلمرو آنهاست.

وقتی شروع به معرفی این موضوع کردیم، یکی از چیزهایی که گفتم این بود که فلسطینی‌ها راهی برای فراتر رفتن از قلمرو خود و پیشروی عمیق در اسرائیل دارند. و وقتی نبرد به سمت شمال کشیده می‌شود، اینگونه پیش می‌رود. آنها از اینجا بالا می‌روند.

آنها از کوه کرمل عبور می‌کنند. آنها با بریدن چهار قبیله شمالی، زندگی را بسیار تلخ خواهند کرد. فکر می‌کنم دفعه قبل هم این را گفتم.

چهار قبیله شمالی جدا از قبایل جنوبی. بنابراین، حضور فلسطینی‌ها در تمام طول مسیر اینجا. حالا، روی نقشه، اینجا کوه موره است.

در تصویر سمت چپ می‌بینید. این کوه جلبوع است. آنجا هم می‌بینید.

در این بین، تمام آن منطقه دره. همانطور که داستان وقایع منتهی به مرگ شائول را می‌خوانید، یکی از چیزهایی که می‌دانیم این است که در سمت شرقی کوه موره، به عبارت دیگر، درست همین جا یا همین جا، مکانی کوچک به نام اندور وجود دارد. آیا این نام با داستان‌هایی که امروز می‌خوانید، همخوانی دارد؟ در اندور چه اتفاقی افتاد؟ ادامه بده، سوزانا.

یه جادوگر اونجاست. خوبه. و در مورد اون چی؟ درسته.

و ما قرار است در مورد پیامدهای احضار او، همانطور که گفتی، کمی بعد صحبت کنیم. اما توجه کنید که اینجا چه اتفاقی می‌افتد. کاملاً حق با شماست.

شائول با لباس مبدل رفته است. و چرا با لباس مبدل رفته است؟ چون او پیامی از جانب خداوند دریافت نکرده است. هیچ کلامی از جانب خدا نیست.

و او ناامید است. زیرا همانطور که متن به ما می‌گوید، بنی اسرائیل در کوه جلبوع اردو زده‌اند. اسرائیل و اردوگاهش در آنجا.

فلسطینی‌ها در سراسر اینجا و روی کوه موره. شائول آنقدر مشتاق شنیدن کلامی از جانب خداوند است که برای گرفتن آن به پشت خطوط دشمن می‌رود. این کار با آن همه فلسطینی که مثل ابری از ملخ آنجا هستند، واقعاً ریسک بزرگی است.

و او مخفیانه پشت خطوط دشمن می‌رود تا به این جادوگر در اندور برسد. و البته، همانطور که او می‌گوید، و همانطور که سوزانا گفت، اینجا چه خبر است؟ شما ظاهراً جادوگران را بیرون کرده‌اید. و او باید او را آرام کند. و بگوید، نگران نباش.

لطفا کاری که ازت خواستم رو انجام بده. اما مهمه که نقشه رو در ذهن داشته باشی چون بهمون یه کم از ریسک اضافه‌ای که ساول تو این برهه متحمل میشه، می‌فهمیم. و بعدش هم بهمون نشون می‌ده که این مرد چقدر در آستانه‌ی پایان زندگیش ناامیده.

خب، ببینیم چطور پیش می‌رود. فصل ۲۸ همان فصلی است که واقعاً می‌خواهیم به آن پردازیم. وقتی به آنجا برسد، من شروع به خواندن می‌کنم چون اینجا خیلی جذاب است.

در آیه ۸، شائول با پوشیدن لباس‌های دیگر، خود را تغییر قیافه داد. او نزد زن می‌رود و می‌گوید: «از یک روح برای من کمک بگیر. کسی را که نام می‌برم، احضار کن.»

و او می‌گوید که من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. شائول برای او قسم می‌خورد که به حیات خداوند قسم، تو مجازات نخواهی شد. و زن می‌گوید، چه کسی را بیاورم؟ و او می‌گوید، سموئیل.

و بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ با توجه به واکنش او به این موضوع، این حس به شما دست می‌دهد که جادوگری او احتمالاً تا این لحظه کمی ساختگی بوده است. شاید تا این لحظه همه را سرکیسه کرده است. چون وقتی سموئیل واقعاً ظاهر می‌شود، او کاملاً وحشت‌زده می‌شود.

توجه کنید، در آیه ۱۲، وقتی زن سموئیل را دید، با تمام وجود فریاد زد. و ضمناً، وقتی مردم با تمام وجود فریاد می‌زنند، واقعاً فریادشان گوش‌خراش است. چرا مرا فریب دادی؟ تو شائول هستی.

و سپس پادشاه از او می‌پرسد، چه می‌بینی؟ مطمئن نیستم که در نسخه جدید انگلیسی شما چه نوشته شده است، اما زن می‌گوید، من الوهیم را می‌بینم. من الوهیم را می‌بینم که از زمین بیرون می‌آید. آن چیست؟ من می‌دانم که متن در نسخه جدید انگلیسی می‌گوید، من یک روح می‌بینم، اما کلمه عبری الوهیم است.

می‌دانید معنی‌اش چیست؟ خدایان؟ خدا؟ احتمالاً منظور او این نیست که بگوید من خدا را به عنوان الوهیمی دیدم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، پیدایش فصل ۱. اما این کلمه را می‌توان به صورت جمع نیز ترجمه کرد، به عنوان یک تجلی بسیار عجیب در اینجا، که احتمالاً او به نوعی در ذهن خود آن را به عنوان یک خدای ماوراءالطبیعه می‌شناسد. به هر حال، من خیلی به ترجمه روح علاقه‌ای ندارم. این ترجمه آن را ضعیف می‌کند.

من الوهیم را می‌بینم که دارد می‌آید. او آن را توصیف می‌کند، و شائول می‌داند که او سموئیل است. و حالا نکته جالب اینجاست.

اوه، ما هنوز نمی‌خواستیم به آن برسیم. فقط، من حرفم را تایید می‌کنم. سموئیل یک پیام دارد، و آن یک پیام بسیار بسیار وحشتناک است.

آیه ۱۶. حالا که خداوند از تو روی برگردانده و دشمن تو شده است، چرا از من مشورت می‌خواهی؟ شنیدن این حرف وحشتناک است. سموئیل به شائول می‌گوید: خداوند دشمن تو شده است.

او آنچه را که از طریق من پیشگویی کرده بود، به انجام رساند. او پادشاهی را از دست شما بیرون کشید و به داوود داد. چون شما از خداوند اطاعت نکردید و خشم او را بر عمالیکیان به اجرا درنیاوردید، خداوند امروز این کار را با شما کرده است.

بنابراین، دوباره تأییدی بر چیزی که دفعه قبل گفتیم، دریافت می‌کنیم. اطاعت، اطاعت، اطاعت چیزی است که خدا می‌خواهد. اگرچه اطاعت ممکن است گاهی اوقات بسیار دشوار باشد، اما اطاعت چیزی است که خدا می‌خواهد.

خداوند هم اسرائیل و هم تو را به دست فلسطینیان خواهد سپرد. فردا تو و پسرانت پیش من خواهید بود. و البته، سموئیل در طرف دیگر است.

خب، نبرد واقعاً رخ می‌دهد. شائول به شدت زخمی می‌شود. او از زره بردارش می‌خواهد که جانش را بگیرد.

او این کار را نخواهد کرد. بنابراین، خود شائول با شمشیرش خواهد مرد. آیه ۷. وقتی بنی اسرائیل در آن سوی دره و همه کسانی که در آن سوی اردن بودند، دیدند که ارتش اسرائیل فرار کرده و شائول و پسرانش کشته شده‌اند، شهرهای خود را رها کرده و گریختند.

فلسطینی‌ها آمدند و آنها را اشغال کردند. می‌بینید چه اتفاقی اینجا افتاده است؟ فلسطینی‌ها تقریباً اسرائیل را در این برهه کاملاً ویران کرده‌اند. زیرا اسرائیلی‌ها فرار کرده‌اند و فلسطینی‌ها شهرهای خودشان را اشغال کرده‌اند.

این یک ویرانی مطلق است و شائول نیز به همراه آن مرده است. داوود وقتی وارث پادشاهی شود، باید اوضاع را حسابی بهم بریزد. ما این را روز جمعه خواهیم دید.

اما بیایید به خواندن ادامه دهیم. آیه ۸. روز بعد، وقتی فلسطینیان برای برهنه کردن اجساد آمدند، شائول و سه پسرش را در کوه جلبوع یافتند که بر زمین افتاده بودند. و توجه کنید که با اجساد چه می‌کنند.

این کار زشتی است. آنها سرش را از تنش جدا می‌کنند، ارتشش را لخت می‌کنند، قاصدانی را به سرزمین فلسطینیان می‌فرستند تا خبر خوش را اعلام کنند. از مرگ پادشاهان شادی می‌کنند.

زره‌اش را در معبد اشتورا قرار دادند و بدنش را به دیوار بیت شان بستند. خب، چه کار وحشتناکی. حالا، نکته جالب اینجاست.

آیه ۱۱ از فصل آخر کتاب اول سموئیل. وقتی مردم یابیش-جلعاد از آنچه فلسطینیان با شائول انجام داده بودند، شنیدند، تمام شب را تا بیت شان سفر کردند. اجساد شائول و پسرانش را پایین آوردند و به یابیش رفتند و آنها را در آنجا سوزاندند.

چرا مردم یابیش-جلعاد اینقدر مصمم هستند که اجساد شائول و یوناتان و برادران را نجات دهند و به کالبدشکافی آنها احترام بگذارند؟ چرا یابیش-جلعاد؟ سارا؟ خب، بگذارید اینطور بپرسم. این موضوع چه ارتباطی با قبیله بنیامین دارد؟ در واقع، اگر آنها از اردن عبور کنند، بنیامین آنجا نخواهد بود. قرار است قبیله‌ی... باشد. فکر می‌کنم رئوین یا جاد باشد، اما مطمئن نیستم کدام.

اما به طرز خیلی جالبی به قبیله بنیامین مربوط می‌شود. به انتهای کتاب داوران فکر کن، کتی. بله، آنجا یک رابطه‌ای وجود دارد، اینطور نیست؟ درست است؟ پس واقعاً نگران هستی.

آنها تشخیص می‌دهند که شائول برایشان کار خوبی انجام داده است، و بنابراین، آنها نیز قرار است کار خوبی انجام دهند. و شائول برایشان کار خوبی انجام داده بود، زیرا همانطور که گفتیم، با بازگشت به انتهای کتاب

داوران، برخی از این زنان از آنجا آورده شدند تا قبيله بنيامين را دوباره پر کنند. بنابراین، شما نوعی ارتباط طولانی و پیوسته دارید.

خب، جالب اینجاست که در دوم سموئیل، فصل اول، یک نفر از راه می‌رسد و می‌گوید که در جنگ بوده است. داوود می‌گوید، تو کی هستی؟ او می‌گوید من یک عمالیقی هستم. و ادعا می‌کند که شائول را کشته است.

البته، او احتمالاً این کار را می‌کند چون فکر می‌کند داوود قرار است به او پاداش بدهد. و با این حال، داوود دوباره، همانطور که در تمام این فرآیند پیوسته این کار را کرده است، دوباره خواهد گفت، من، خب، او قرار نیست این را بگوید، اما ما می‌خواهیم بین خطوط بخوانیم، من نمی‌خواهم هیچ ارتباطی با کسی داشته باشم. که ساول را از بین برده یا به ساول آسیب رسانده یا به ساول و پسرانش به هر نحوی آسیب رسانده است. داوود نمی‌خواهد، همانطور که قبلاً گفتم، به غصب تاج و تخت متهم شود.

و بنابراین او به طور خاص از عمالیقی راضی نیست. می‌گوید، آیا از بلند کردن دست خود برای نابودی مسیح خداوند نترسیدی؟ و سپس او را به زمین می‌زند. و در نهایت، بخش دوم فصل به نوعی به شکلی شاعرانه آنچه را که من همین الان گفتم تأیید می‌کند.

داوود از سقوط دشمنانش خوشحال نمی‌شود. او این کار را نمی‌کند. دشمنان او، در این مورد، شائول هستند.

در عوض، او یکی از تأثیرگذارترین سرودهای موجود را خلق می‌کند. ای اسرائیل، جلال تو بر بلندی‌های کشته شده است. آیه ۲۳، شائول و یوناتان، در زندگی محبوب و مهربان بودند، در مرگ، از هم جدا نشدند، تیزتر از عقاب‌ها، قوی‌تر از شیرها.

آیه ۲۵، چگونه قدرتمندان در جنگ افتاده‌اند. یوناتان بر بلندی‌های تو کشته شده است. ای یوناتان، برادرم، برای تو سوگواری.

تو برای من بسیار عزیز بودی. عشق تو به من شگفت‌انگیز بود، شگفت‌انگیزتر از عشق زنان. چگونه قدرتمندان سقوط کرده‌اند، چگونه سلاح‌های جنگ نابود شده‌اند.

و بدین ترتیب داوود بار دیگر بر ژرفای آن عشق پیمانی که او و یوناتان به اشتراک گذاشته بودند، تأکید می‌کند. یوناتان اکنون مرده است و داوود درد آن را عمیقاً احساس می‌کند. این ما را به پایان بررسی شائول می‌رساند. همانطور که گفتم، پادشاهی در این مرحله در حال فروپاشی است.

پادشاهی شائول که خوب شروع شده بود، تقریباً از هم پاشیده است. داوود باید آن را سر و سامان دهد و قرار است جمعه ببینیم که این [وضعیت] چگونه پیش خواهد رفت. روز خوبی داشته باشید.